



کرده و تمایز آن با متن « طرح » آشکار می گردد. به عبارتی راوی طرحی مشابه را با روایت های متفاوت عرضه می کند.

از این پس نظریه ساختگرایی شکل می گیرد و مطرح می گردد. ساختارگرایان معتقدند هر متن، طرح با روایت یا طرح اولیه و اصلی با طرحی که راوی عرضه می دارد، دارای دو ساختار مجزا از هم می باشند.

مشهورترین نظریه پرداز ساختارگرا، تودروف فرانسوی که متأثر از ساختارگرایان روس است، او معتقد است هر متن دارای دو ساختار و شکل مجزا است.

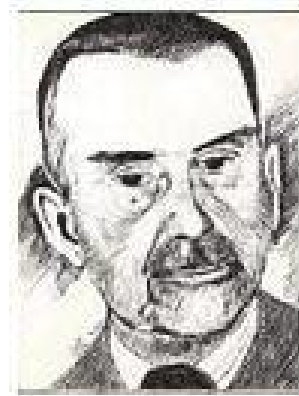
نخست طرح که از سیر حوادث و شخصیت ها و کنش آنها صحبت می کند.

دوم روایتگر که نحوه انتقال آنها را با خواننده برعهده دارد.

«توماس مان»

و

نظریه روان راوی



یکی از پرسش هایی که همیشه برای منتقدان مطرح بوده، موقعیت و ویژگی روای بوده است. برآستی راوی کیست که از درون داستان با خواننده حرف می زند و روایتی را نقل می کند؟! کیست که گاه روبروی خواننده نشسته و مانند مادر بزرگ ها، با حوصله قصه می گوید و گاه همچون خفیه نویسی چیره دست در گوشه ای خود را مخفی کرده و روایتش را نقل می گوید؟ و مهمتر اینکه راوی که در هر نوع متنی، اعم از داستان، قصه، حکایت و ... با مخاطب ارتباط برقرار میکند، خود دارای هویت مستقلی است؛ یا چیزی به نام راوی ساخته و پرداخته منتقدان است؟

بیش از هر موضوعی باید در باره وظیفه راوی سخن گفت. از آنجا که راوی؛ طرح نهائی داستان را به شیوه ای خاص خود به خواننده عرضه می کند. مانند این که روای پنهان شود و با نشان دادن روایتش را عرضه کند، یا در جلد یکی از شخصیت های داستان - قصه در آید. یا اینکه همه چیز را از انتها روایت کند و یا ... در هر صورت از همینجاست که راوی در هر متنی هویت مستقل پیدا

گرچه این روان از نظر دستوری تنها در قالب سوم شخص می تواند وجود داشته باشد، اما سوم شخصی که می تواند در قالب آدمهای مختلف در آید و در همه جا ظاهر گردد.

از نظر اینان راوی وجودی حقیقی دارد و دارای هویت است. این عده برای اثبات آرای خود بیشتر رمانهای کلاسیک را شاهد می آورند.

اینکه آیا راوی و روایتگر در متن مستقل از طرح است و اصولاً نقش آن چیست، مباحث بسیاری را دامن زده است. بطوریکه کسانی پیدا شدند که هرگونه تفکیک پذیری میان روایت و راوی را ناممکن شمردند. به نظر اینان طرح داستان و نحوه روایت همزمان با هم شکل می یابد و هرمتنی بدون وجود یکی، دارای هویت مستقل نمی باشد.

اما جدا از این دو آرای یک سویه، نظریه دیگری نیز وجود دارد که به «روان روایت» شناخته می شود. اینان



معتقدند گرچه در هر متن و داستانی، راوی وجود دارد، اما این راوی فاقد استقلال بوده و دارای تعیین نمی باشد. از برجسته ترین نظریه پردازان «روان روایت» باید از «توماس مان» نویسنده و متفکر آلمانی یاد کرد، که آراء او تأثیری عمده ای بر دیگر نظریه پردازان آلمانی گذاشت. «توماس مان» معتقد بود؛ راوی دارای شخصیت و هویت مستقل نبوده و راوی جزئی از روایت است. به عبارتی راوی روان روایت است و متن - داستان، قصه و حکایت - بوسیله روان روایت نقل می شود. گرچه این روان از نظر دستوری تنها در قالب سوم شخص می تواند وجود داشته باشد، اما سوم شخصی که می تواند در قالب آدمهای مختلف درآید و در همه جا ظاهر گردد. خلاصه کلام در پشت نقاب راوی داستان قرار دارد، داستانی که خود را روایت می کند و روان داستان، روانی که همه جا حاضر است و دانای کل دنیای داستان است.

پاییز ۱۳۸۳ - آلمان